بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 24 آذر 1395.

آیه شریفه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه در کتب تفسیری احتمالات مختلف ذکر شده بود. مرحوم شیخ طوسی در تبیان بعد از ذکر احتمالات فرموده بودند که اولی این است که بگوییم آیه همه این احتمالات را شامل می شود. ما عرض می کردیم که ممکن است وجه کلام شیخ طوسی این باشد که ایشان اولا استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز می دانسته است و ثانیا در جایی که دلیل نداشته باشیم برای اینکه یک لفظ در یک معنا از معانی مختلف استعمال شده باشد، اصل اولی را استعمال در جمیع معانی می دانستیم. حالا یا به این تقریب یا استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز نمی دانستند ولی در این جور موارد یک جامعی می گرفتند و اصل را هم در این موارد این می دانستند که به این معنای جامع حمل شود. البته این دو وجهی که می گویم، ممکن است در بعضی از جاها این وجه باشد و در بعضی از جاها آن وجه باشد. یعنی در جایی باشد که اصلا جامع گیری نشود کرد طبیعتا باید حتما بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد و بعضی جاها بشود جامع گیری کرد احتمال دوم هم مطرح می شود. خب این توجیه کلام شیخ طوسی بود. عرضی که من دارم اینکه آیا ممکن است ما یک تقریب دیگری ذکر کنیم برای کلام شیخ طوسی که اصلا به آن بحث ها وابسته نباشد. مشکل استعمال لفظ در اکثبر از معنا و جامع گیری را نداشته باشیم. آن این است که ما در واقع اینجا یک کبری کلی داریم، معنای این کبری، مستعملٌ فیه این کبری روشن است. بحث سر این است که غرض از آوردن این کبری چیست. داعی از در آوردن کبری چیست؟ این احتمالات، احتمالات در مستعملٌ فیه نیست. احتمال در داعی در کلام هست. و بنا بر این اگر ما گفتیم که یک عامی این جا هست چند داعی دارد. اینجا دیگر نه مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش می آید نه مشکل اینکه باید جامع گیری کنیم پیش می آید. هیچ کدام از این دو بحثی که هست نیست چون هم جامع گیری هم استعمال لفظ در اکثر از معنا مربوط به مستعملٌ فیه است نه مربوط به داعی استعمال. بنابراین ممکن است اصلا مرتبط با آن بحث نباشد. البته در اینکه دو مقدمه عرض کردم در کلام شیخ طوسی باید می پیمودیم یکی اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است یا این جور موارد یک جامع عرفی دارد. مقدمه دوم اینکه اصل هم این است که در هر دو معنا یا در جامع استعمال شده باشد. این تقریب جدیدی که کردیم این مقدمه اول را دیگر مرتبط نمی کند و نیاز مند به مقدمه اول نیست. ولی ممکن است با یک تقریبی بگوییم که آن مقدمه دوم اینجا باز محلّ مناقشه خواهد بود. آن این است که اصل اینکه چرا ما خودمان قائل هستیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است ولی خلاف ظاهر است. در جلسه قبل هم توضیح دادم که مشی خلاف ظاهر بودنشان این است که متعارفا هر لفظ را در یک معنا استعمال می کنند و در هر استعمالی لحاظ واحد وجود دارد. اینکه بر خلاف متعارف یک استعمالی رخ داده باشد نیاز به قرینه خاص دارد. ممکن است عین همین را در اینجا هم بگوییم. بگوییم که اینکه داعی استعمال متعدد باشد، این خلاف متعارف هست. اصل این است که داعی استعمال متعدد نباشد. توضی هم اینجا عرض کنم ما در بحثی که مرحوم آخوند در معانی اوامر و حروف و استفهام و اینها فرمودند که اینها مستعملٌ فیه و موضوع له آن متعدد نیست و اختلاف در معانی مختلف به اختلاف در دواعی باز می گردد، آنجا اشاره کردیم که اینجا صرفا دواعی محضه نیست. دواعی ای هست که متکلم می خواهد آنها را افهام کند. بنابراین آن معانی هر چند در دلالت استعمالی دخالت ندارد ولی در دلالت و مدلول تفهیمی دخالت دارد. ما می گفتیم که چهار مرحله دلالت داریم. یک مرحله دلالت تفهیمی غیر از دلالت استعمالی و دلالت جدی را هم داخل می کردیم. ما نحن فیه هم همین است. این دواعی که برای کاربرد یک کبری در مورد هست، از سنخ مدلول تفهیمی است. یعنی متکلّم می خواهند با آوردن کبری یک چیزی را به مخاطب افهام کنند. بحث این است که آن چیزی که می خواهد به مخاطب افهام کند چیست؟ آیا می خواهد افهام کند که شما جهاد را ترک نکنید که ترک جهاد القای نفس در تهلکه است. یا جهاد را بی مقدمه انجام ندهید بدون تهیه عِده و عُده جهاد نکنید که القای نفس در تهلکه است. یا انفاق را ترک نکنید که القای نفس در تهلکه است. یا انفاق را زیاده از حد نکنید که به القای نفس در تهلکه بیانجامد. به هر حال این معانی مختلفی که متصور هست ولو مدلول استعمالی نیستند، مدلول تفهیمی هستند و این مدالیل تفهیمی در موردش بحث اصل چه هست و همه این بحث ها دوباره در موردش می آید. آن بحث های دلالت های لفظیه اختصاص به مدالیل استعمالیه ندارد. مدالیل تفهیمیه هم مصبّ اصول لفظیه هستند. خب حالا این مطلب.

ولی یک نکته ای می خواهم عرض کنم، بنابراین ممکن است ما بگوییم باز دوباره این بحث که کدام یک از معانی اراده شده است و داعی بر ذکره کبری در آیه شریفه کدام یک از این معانی است، باید طرح شود. ولی یک نکته دیگری می خواهم عرض کنم آن این است که علتی که در آیه شریفه این کبری ذکر شده است هر چه می خواهد باشد باید خود کبری را در نظر گرفت. آیه مثلا به یک جهتی ذکر کرده است ولی کبری یک کبرویت دارد ما می توانیم کبری را در موارد مختلف استعمال کنیم در حالی که اصلا به مورد آیه ربطی نداشته باشد. یک بحث این است که خداوند سبحان چرا این کبری را در آیه اورده است خب آن بحث ها بحث تفسیری است ولی بحث اینکه این کبری در چه جاهایی می تواند مورد استفاده قرار گیرد دیگر ربطی به آن بحث ندارد. بنابراین اگر در ما نحن فیه، لولا اشکالاتی که وجود دارد، بشود به آیه لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه، در بحث شبهات بدویه تمسک کرد، مجرّد اینکه مورد آیه یک مورد خاصی است این کبری را تخصیص نمی زند. بنابراین آن بحث هایی که در مورد مفاد آیه ذکر می کردیم چندان مؤثر در محطّ بحث ما نیست. باید دید، بله اگر نحوه تطبیق مورد کبری در مورد در نحوه فهم کبری در مورد دخالت داشته باشد و آن نحوه فهم کبری در استدلال ما نقش داشته باشد بله. ولی اگر دخالت نداشته باشد مجرد اینکه خداوند سبحان داعی شان بر آوردن این کبری در آیه شریفه یک معنای خاصی است، این کبری را اختصاص به آن معنای خاص نمی دهد. روی همین جهت حالا عرض می کنم که این آیه شریفه در روایات ما در موارد متعددی کاربرد دارد. روایت های خیلی متعددی وجود دارد و یک سری از این مواردش متفاوت با مورد آیه است. ولی چون کبری، کبری کلی است بنابراین کبری کلی در جاهای مختلف، حالا من یک سری از روایات را یا دداشت کرده ام و بعضی از روایاتش را که مشابه این است نیاورده ام ولی مضامینی که هست در چند محور هست. یک محوری که در روایات خیلی زیاد ذکر شده است بحث تقیه است. لزوم تقیه به این آیه شریفه مستند شده است. تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه 87.

عن حذیفه قال لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه قال هذا فی التقیه

این معلوم نیست که مراد این باشد که هذا فی التقیه یعنی اینکه داعی قرآن تقیه است. یعنی این آیه در تقیه مورد دارد. البته یک نسخه بدلی در جلسه قبل هم عرض کردم در بعضی از نسخ هذا فی النفقه است. اگر فی النفقه باشد یعنی اشاره است به انفقوا فی سبیل الله.

سؤال:

پاسخ: بله آن که از جهت نسخه و تصحیف و تحریف این دو تا است.

ولی می خواهم بگویم که اگر هذا فی النفقه باشد یا مراد این است که این لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه امر به نفقه است یا امر به محدود کردن نفقه است. دو احتمالی که قبلا گفتیم نفقه زیاد انسان انجام دهد. اینجا یک نکته ای را در پرانتز عرض کنم، در مورد آیه شریف لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه یک بحث لفظی وجود دارد که این بایدیکم، این «ب» زائده است یا نیست، این یک توضیحی دارد که من این را اجازه دهید روایت را بخوانم بعد در موردش توضیح دهم. شهید صدر یک معنایی اینجا کرده است که در کتب تفسیری نیامده است عرض می کنم شاید بهتر باشد. روایت بعدی روایتی است که از وصیت امام صادق علیه السلام ظاهرا به ابی جعفر محمد بن نعمان الاحول است. این محمد بن نعمان الاحول معروف به مؤمن الطاق یا سنی ها به او شیطان الطاق می گویند چون خیلی زیرک و زرنگ بوده است. در تحف العقول صفحه 309 وارد شده است.

وَ اسْتَقْبِلْ مَنْ تَتَّقِيهِ بِالتَّحِيَّةِ فَإِنَّ الْمُتَعَرِّضَ لِلدَّوْلَةِ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ مُوبِقُهَا إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لٰا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

آن مطلب شهید صدر را همین جا بگویم چون در روایات شاید نکته شهید صدر خوب باشد مد نظر باشد که آیا از روایات چه طوری مفاد این روایت استفاده می شود. در مورد لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه، اخفش باء اش را زائده گرفته است. لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه را گفته است لا تلقوا ایدیکم الی التهلکه. ولی بعضی های دیگر گفته اند که مراد از این آیه این است که لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکه. این معنا را در مفردات راغب اصفهانی ترجیح داده است ولی یک ادامه ای دارد آن ادامه اش به نظرم درست نیست. گفته است که لا تلقوا انفسکم، این انفسکم را حذف کرده است برای اینکه قصدا للتعمیم. چون آن چیزی که محرم است فقط القای نفس نیست. القای نفس و غیر همه در تهلکه ممنوع است. بنابراین لا تلقوا یعنی انفسکم و لا غیر انفسکم. برای اینکه همه اینها را برساند. به نظر می رسد که اولا اینکه «باء» را زائده بگیریم وجهی ندارد. تا جایی که بشود «باء» معنا داشته باشد هیچ نکته ای ندارد و اینجا معنای «باء» همان معنای اصلی اش کاملا درست است. البته ما اصل اینکه حروف زائد در قرآن نداریم را انکار نمی کنیم. مرحوم جدّ ما در حاشیه یکی از کتاب هایشان از سید رضی مطلبی را نقل کرده اند که بعضی ها وجود حروف زائده را در قرآن انکار کرده اند. سید رضی می گوید که این حرف نادرست است. ایشان می گوید که حروف زائده حروف بی فایده نیست حروفی است که فایده معنوی ندارد ممکن است فایده لفظی داشته باشد در آهنگ و زیبایی کلام دخالت داشته باشد. بعد ایشان «هـ» سکت را مثال می زند. می گوید هلک انّی سلطانیه، می گوید ببینید چه آهنگ زیبایی به کلام داده است.؟؟؟؟17

باید ببینیم تمام آخر هایش این «هـ» که وجود دارد این «هـ» سکت، باعث می شود که آن آهنگی که کلام داشته باشد و موسیقی ای که کلام داشته باشد حفظ شود خیلی کلام را زیبا می کند. بنابراین «هـ» سکت معنا ندارد ولی فایده دارد و این اشتباه شده است زائده بودن به معنای بی فایده بودن گرفته شده است. ما آن جهت را نمی گوییم ولی اولا «باء» یک زیبایی خاصی از جهت لفظی ایجاد نمی کند که بخواهیم با آن حل کنیم و آن هم اصل اولی در حروف معانی، این است که معنا داشته باشند. اینکه بخواهیم زائد بگیریم فی نفسه خلاف اصل است. اما آن مطلبی را که مفردات راغب گفته است که اینجا قصدا للتعمیم، این مفعول را حذف کرده است این مطلب درست نیست. گاهی اوقات مفعول حذف می شود به خاطر اینکه کلمه موجود در عبارت، دال بر مقدر است. تقدیر یک عملیات گتره ای و بی قانون نیست. ما این را مفصل پارسال در مورد نظریه تقدیر به معنای عام بحثش را کردیم. گفتیم که تقدیر در واقع یک عملیات طبیعی تکلّم هست که متکلّم گاهی اوقات به خاطر اینکه کلمات موجود در جمله اش، دال بر یک لفظ مقدر است یا یک معنای مقدّر است، اکتفا می کند به کلمات موجود برای افهام آن لفظ یا معنای مقدر که می گفتیم تقدیر هم دو قسم است تقدیر لفظی و تقدیر معنوی بحث مفصلش را گفتیم. ولی باید الفاظ موجود، دالّ بر آن لفظ مقدر یا تقدیر مقدّر باشند. می گفت که طلبه گفته بود که یقین دارم که خدا ارحم الراحمینه یقین دارم که شیطان رجیمه. گفتند که نگو. گفت که خالقٌ در تقدیر بگیر. اینکه آدم خالقٌ همین جوری الکی در تقدیر گرفتن علتش این است که انقدر بی در و دروازه تقدیرات گرفته شده است گفته بود بنده خدا که انقدر چیز کرده ایم که بقعه امکانمان پر شده است! فذهبوا فی بقعه الامکان، گفته بود که بقعه امکانمان پر شده است. گفته بود فذهبوا فی بقعه امکان أبیک!

تقدیر یک چیزی نیست که همین جوری طرف تقدیر کند و امثال اینها. تقدیر یک قوانینی دارد و اینجا هم چون بایدیکم خودش با دستان خودتان به هلاکت نیاندازید. با دستان خودتان، خودتان را به هلاکت نیاندازید. چون بایدیکم دالّ بر انفسکم است. یعنی دستان شما که باید زمینه باشد برای اینکه شما را حفظ کند، دست همیشه حفظ نفس است. وقتی شما به خطرات مواجه می شوید دست را حمایل قرار می دهید که به خودتان صدمه نخورد. دست همیشه خاصیتش این است که همیشه برای اینکه انسان صدمه نبیند به وسیله دست صدمه را دفع می کند. می گوید برعکس شده است این دستی که برای حفظ نفس است اینجا کمک برای اهلاک نفس است. این انفسکم اینجا مقدر است و روایات ما هم خیلی هایش این معنا را از آن کاملا استفاده می شود که اینجا مقدر انفسکم است. من جمله همین روایت که می گوید

وَ اسْتَقْبِلْ مَنْ تَتَّقِيهِ بِالتَّحِيَّةِ فَإِنَّ الْمُتَعَرِّضَ لِلدَّوْلَةِ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ مُوبِقُهَا إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لٰا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

قتل نفس نکنید کأنه این آیه ناظر به قتل نفس است.

سؤال:

پاسخ: می گوید که دستانتان را به هلاکت نیاندازید. دستان چه خصوصیتی دارد؟ کنایه باشد بر تمام اعضا و جوارح. چه خصوصیتی دارد؟ آن چیزی که خصوصیت دارد این است که دست وسیله حفظ نفس است و می گوید که دستی که وسیله حفظ نفس است وسیله اهلاک نفس نباشد.

یک روایت بعدی

حَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أَنَّهُ مُبْتَلًى فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ

وسیله آزمایش از خلق برای سلطان خیلی چیز عجیبی است.

وَ أَنَّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَتُلْقِيَ بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ

این روایت امام سجاد علیه السلام که در فقیه جلد 2 صفحه 620 و خصال صفحه 367 وارد شده است بحث اینکه یک نوع تقیه را دارد معنا می کند. در امالی صدوق در داستان ولایت عهدی مأمون مفصل آورده است و می گوید که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت که

فَبِاللَّهِ أُقْسِمُ لَئِنْ قَبِلْتَ وِلَايَةَ الْعَهْدِ

که هیچی

وَ إِلَّا أَجْبَرْتُكَ عَلَى ذَلِكَ فَإِنْ فَعَلْتَ

باز هم هیچی

وَ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَكَ فَقَالَ الرِّضَا ع قَدْ نَهَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُلْقِيَ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى هَذَا فَافْعَلْ مَا بَدَا لَكَ

امالی صدوق مجلس 16 حدیث 13. عیون جلد 1 صفحه 19. علل الشرایع جلد 1 صفحه 238 حدیث 1. عیون جلد 2 صفحه 139.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَ مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ، فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ، وَ دَخَلَ فِي نَهْيِهِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لٰا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

امالی صدوق مجلس 54 حدیث 20.

سؤال:

پاسخ: بله دیگر مربوط به تقیه است. طاعه السلطان واجبه خیلی وقت ها ممکن است همان مفهومی که سنی ها دارند که ذاتا طاعه سلطان واجب هست ولی این ذاتا وجوبش به خاطر تقیه است و الا ذاتا وجوب ندارد. قصص الانبیاء راوندی در ذیل داستان قابل و هابیل که هابیل مجبور شد تحمل کند به تناسبی

ثم قال ابا عبد الله علیه السلام و أومأ بیدیه الی فیه

با دستش به دهانش اشاره کرد

فأمسکه.

دهانش را بست.

یعلمنا أی هکذا انا ساکت فلا تلقوا بایدیکم الی التهلکه مع شیعتنا

یعنی در واقع اشاره می کرد که اینکه من سکوت دارم به خاطر بحث تقیه است و به خاطر اینکه من نباید خودم را به هلاکت بیاندازم.

مع شیعتنا فتمکنوا عدوکم من رغابکم فتکونوا عبیدا لهم بعد اذ انتم اربابهم و ساداتهم فان فی التقیه منهم لکم قد لکم اما قد....

روایت مفصلی است که وارد شده است. دو تا آدرس دیگر هم در همین مضامین است. این یکی قصص الانبیاء راوندی صفحه 57 بود. خصال صفحه 461 و احتجاج جلد 1 صفحه 75 هم در همین فضاها هست که من روایتش را یادداشت نکردم. یکی دیگر هم این است که انسان، آن هم باز بحث تقیه است ولی یک مقدار این جوری که انسان اگر می خواهد با مخالفین جهاد کند باید عِدّه و عُدّه داشته باشد. همین جوری جهاد بی مقدمه کردن درست نیست. کتاب سلیم جلد 2 صفحه 568 و ره نقل از او در کمال الدین صفحه 264 این روایت هست که

و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «يا على انك ستلقى من قريش شدة من تظاهرهم عليك و ظلمهم لك، فان وجدت أعواناً فجاهدهم، فقاتل من خالفك بمن وافقك فان لم تجد أعواناً فاصبر و اكفف يدك و لا تلق بيدك إلى التهلكة،

یک روایت دیگر هست که می گوید که در جنگ صفین عکبر نامی بود یکدفعه دیدند که اسب تازاند و بدون هیچی و همین جوری آمد به طرف لشکر معاویه. معاویه گفت این دیوانه هست بگذارید بیاید جلو ببینیم چه کار می خواهد بکند و اینها. نزدیک که شد نزدیک نزدیک که شد آمد که به معاویه حمله کند و گرفتنش فرار کرد و مفصل داستان عکبر را نقل می کند. بعد می گوید که

فرج الی علیٍّ علیه السلام فقال له ما ذا دعاک الی ما صنعتی یا عکبر، لا تلقی نفسک الی التهلکه.

عین همان که عرض کردم

قال اردتُ غره ابن هند

می خاستند یک دفعه غافل گیرش کنم. ابن هند یعنی معاویه. وقعه صفین صفحه 451. حالا یک نکته ای در مورد کلام شهید صدر گفتم، شهید صدر یک احتمالی در معنای آیه می دهد آن این است که آیه می خواهد بگوید که انفقوا فی سبیل الله، انفاق در راه خدا کنید و با انفاق نکردن مال خودتان را از بین نبرید. چون انفاق باعث حفظ مال هست. یعنی در واقع لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه، ناظر به هلاکت مال باشد نه هلاکت مالک. این خیلی بعید است. اینکه لا تلقوا اموالکم بایدیکم الی التهلکه، دست بیشتر حفظ نفس را چیز، اولا هلاکت اینکه بگوییم هلاکت مال مراد است و امثال اینها خودش فی نفسه مستبعد است. البته در حد احتمالش هست بیشتر نیست. ولی اینکه مراد از هلاکت، هلاکت همین جوری بگویند در مورد انسان و نفس و امثال اینها، هلاک مال و امثال اینها یک معونه زائده می خواهد که هلک المال به کار ببریم. هلک یعنی مردن، باید تجوزا بگوییم که مال مرد. علاوه بر اینکه عرض کردم بایدیکم

سؤال:

پاسخ: می گوید با دست های خودتان به طرف هلاکت اموال خودتان کأنه خودتان را نیاندازید. تهلکه، تهلکه الاموال. اگر زکات بدهید مالتان را حفظ می کنید. اگر زکات ندهید و انفاق نکنید مال خود را نابود کرده اید. یا مراد این است که لا تلقوا اموالکم بایدیکم الی التهلکه یا نه، لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی تهلکه الاموال. این هم می شود. آن مهم نیست.

سؤال: در تفاسیر نگاه کردم در ذهنم هست که گفته اند که هلاکت نفس به وسیله انفاق نکردن

پاسخ: شهید صدر می گوید که این حصّنوا اموالکم بالزکاه، این ناظر به آن باشد که اگر می خواهید اموالتان حفظ شود زکاه دهید. با زکات ندادن اموال خود را در معرض هلاک قرار ندهید. خیلی مستبعد است این معنی در آیه اصلا این که هیچ کس هم ندیده ام غیر از شهید صدر این معنا را ذکر کرده باشد.

سؤال: شاهد روایی دارد

پاسخ: نه هیچی ندارد. در روایات ببینید تمام مصداق هایی که هست هلاک نفس و امثال اینها است. ولو هلاک نفس به اعتبار اینکه شخصی که گناه می کند و روز قیامت نفسش هلاک می شود حالا بعدا روایتش را می خوانم. لا تلقی نفسک الی التهلکه. یک روایت دیگر هم هست

العبد الله بن جوزه الازدی قال کنت مع مالک بن کعب حین نزل الی النعمان بن بشیر

بحث این است که جنگ بین اصحاب حضرت امیر و حمله هایی که معاویه و اینها کردند. می گوید که نعمان بن بشیر با دو هزار نفر به ما حمله کرد ما صد نفر بودیم.

و ما نحن الّا معه. و قال لنا قاتلوهم فی القریه

در قریه یعنی مجتمع مسکونی. در مقابل بادیه است. قریه اعم از شهر و روستا است. به معنای جایی که، اصلی قری یعنی جَمعَ. قرآن هم به خاطر مجموع بودن. قریه یعنی مجتمع. در مقابل بیابان و اینها که پراکنده هستند و امثال اینها، محلی که در آن انسان ها و خانه ها جمع هستند. به این اعتبار مجتمعی که به اعتبار اجتماع انسان ها اجتماع خانه ها. این هم می گوید که قاتلوهم فی القریه

و اجعل الجدر فی ظهورکم.

وسط بیابان چیز نکنید که صد تا باشید تا لت و پارتان کنند. دیوار ها را پشت سرشان قرار دهید که راحت نتوانند چیز کنند.

و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه

همین جوری وسط بیابان بروید و خودتان را هلاک کنید این شکلی نه.

و اعلموا ان الله تعالی ینصر العشره علی المعه و المعه علی الارض و القلیل علی الکثیر

تا آخر روایت. غارات جلد 2 صفحه 456. این هم این. یک روایت دیگری هست آن هم در همین فضا است که انسان باید با توکل زانوی اشتر ببند. اشاره به این ضرب المثل است. جزو روایاتی است از حضرت امیر نقل شده است از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 20 صفحه 306 در الحکم المحذوره دارد. می گوید

احذر کل الحذر ان یخطئک الشیطان فیمثل لک التوانیه فی صوره التوکل

می گوید تنبلی را به صورت توکل برای تو جلوه دهد.

و یورثک الهوینی،

هوینی یعنی همه ش انسان عقب بیاندازد. هون هون. هم به معنای تصنیف هست هم به معنای شل گیری. از هون مصغّر هون هست. الهوینی یعنی تبانی و شل گیری و اینها. تصغیر هون است.

و یورثک الهوینی بالاحاره علی القدر فان الله امر بالتوکل عند انقطاع الحیل ؟؟؟40/34

بعد الاحذار باید باشد. خذوا حذرکم، یعنی بعد از اینکه خودتان شما احتیاطات را می کنید، بعد از آن باید تسلیم قضا شوید.

خذوا حذرکم لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و قال النبی صلی الله علی و اله و سلم اعقلها و توکل.

که این در واقع اشاره به این است که در جنگ بی مقدمه جنگ نکنید. این ارتباطش با ایه قرآن این است که جنگ بی مقدمه نکنید. که عرض کردم آن را قبلا توضیح دادم که اصلا می گوید و انفق فی سبیل الله ممکن است اشاره به جهاد باشد. می گوید که شما جهاد کنید و در راه جهاد هم انفاق کنید بدون مقدمه القای نفس در تهلکه است.

سؤال

پاسخ: ولو عرض کردم انفاق همه چیزهایی که در جنگ مورد نیاز هست. انفاقی که برای آن

سؤال:

پاسخ: بحثش را قبلا عرض کردم که اگر انفاق، انفاق در جهاد هست یا انفاق کلی هست. اگر این انفاق مربوط به جهاد باشد این در واقع اشاره به این است که شما با فراهم نکردن زمینه های جنگ به سوی دشمن نروید. باید انفاق کنید زمینه های جنگ را هم فراهم کنید بعد همین جوری بی مقدمه بخواهید چیز کنید نمی شود. و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعقلها و توکل. اعقلها و توکل اشاره به همان با توکل زانوی اشتر ببند. اعقلها یعنی بئیر را ببند بعد توکل کن. مرحوم حالا به تناسب توکل یاد یک قصه ای افتادم بقیه اش را انشاء الله یک شنبه می خوانم دیگر بحثی ندارد جمع می کنیم. یک سری ریزه کاری هایی در مورد معنای آیه و بعضی بحث های لفظی دارد و جمع بندی که چقدر در این بحث می شود به این ایه تمسک کرد و نمی شود تمسک کرد. مرحوم جد ما یک بچه ای داشتند از عیال اولشان غیر از مادر بزرگ ما بوده است. این بچه با عمه اش می رود بیرون حمام میفته در خزینه و از دنیا می رود. ده دوازده ساله بوده بچه خیلی کوچک هم نبوده است. مرحوم جد ما گفته اند که من به خاطر این بچه در خانه حوض نساختم. به خاطر اینکه نکنه که برود در حوض و غرق شود. ولی وقتی قرار است غرق شود باید برود در حمام و خزینه بیفتد غرق شود. بعد از آن گفته بودند که حوض بسازید و اینها. بعد ایشان گفته بود که آدم اینکه بخواهد یک مراقبت ویژه بکند یک چیزهایی که متعارف هست را کنار بگذارد و اینها مثل معمول زندگی کند و بقیه اش را هم توکل کند. خیال کند آن مراقبت های ویژه انسان را از

سؤال: یعنی یک ارتباطی بین آن نکردن آن کار و

پاسخ: آن هم ممکن است باشد گاهی اوقات، اگر گفتی، همشیره ما خانم دکتر می گفت که در چیز ما دکتر ها یک مطلبی هست می گفتند که کیس هایی که خیلی به آن سفارش می شود نگران می شویم. کأنه اشخاص همه اش از هر طرف چیز هست و اینها. بعد یک نمونه ای را می گفت که یکی از همکاران ما بود این در دوره جنگ که نخ بخیه وجود نداشت، نخ های تکه تکه نخ های خارجی را کنار گذاشته بود برای اینکه اگر خودش حامله شد و خواست زایمان کند به وسیله نخ های خارجی درجه یک چیز شود. می گفت این بنده خدا زایمانی داشت نمی دانم یک جایی رفته بود روستایی بود امکانات نبود بساطی بود زایمان او. این اصلا مطرح است که کسی را که کیس هایی را که خیلی نسبت به آنها سفارش می شود باید ترسید. این است که بیش از اندازه به اسباب ظاهریه اعتماد می شود. دو بحث است یک بحث این است که انسان اسباب ظاهری را کنار بگذارد، این مطلب درست نیست. حالا گاهی اوقات شرایط خاصی می شود شخص مثلا، از ائمه هم گاهی اوقات برای نشان دادن اینکه اسباب ضایعه هیچ کاری نیست گاهی اوقات بعضی رفتارهایی انجام شده است که توجیحش شاید این باشد که اینها یک نوع جنبه آموزشی چیزی دارد. ولی علی ای تقدیر رفتار متعارف بر این اساس است که شخص اسباب ظاهریه را فراهم کند ولی دل به این اسباب ظاهری نبندد. و این جور نباشد، این کشتی تایتانیک که معروف است که آن موقع بزرگترین کشتی و مجهز ترین کشتی مسافربری بوده است. آقا مجتبی پسر عمو ما نقل می کرد می گفت که این کشتی، بلیط هایش را از چندین ماه قبل فروخته بودند در تبلیغات روزنامه ای که برای بلیط هایش بوده است این جمله را نوشته بودند حتی خدا هم نیز نمی تواند این کشتی را غرق کند. پا در کفش خدا کرده بودند و خدا هم حسابی در آستینشان گذاشته بود. به طوری که انقدر قضیه جدی بود که هر چه کمک می طلبیدند باور نمی کردند که این کشتی دارد غرق می شود. دو سوم آدم های کشتی غرق می شوند. دو هزار و خورده مسافر داشته است هزار و خورده از آنها غرق می شوند. اگر اولی که اینها اعلام خطر می کنند نیروهای امدادی می رسیدند خیلی عده کشته هایش کمتر می شد. و اینها اصلا باور نمی کردند که این کشتی به کوه یخ بخورد و با آن سرعتی که دارد، بیست و چند مایل دریایی سرعتش بوده است و می خورد و غرق می شود و امثال اینها. علتش در واقع همین، خدا انگار وقتی کسی، من نازع الله کبریائه، کسی که با کبریاء خدا بخواهد بجنگد خیلی خدا بدش می آید و حالش را می گیرد طرف را. بعضی وقت ها این جوری است کسانی که در مقابل خدا سپر می اندازند خدا هم دستشان را می گیرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد